

علامه محمدتقی جعفری تبریزی * الگوی عالمان (۱)

عبد الکریم پاک نیا تبریزی

کانون شکوفایی اندیشه ها

شهر تبریز در آغوش خود عالمان، فقیهان، عارفان و مبلغان بی شماری را تربیت کرده و به جامعه اسلامی تحویل داده است. فرهنگ غنی و افتخارات هزار ساله تبریز، عمدتاً به واسطه روحانیان عارف و مبلغان ایثارگرش بوده که زوایای تاریک تاریخش را روشن کرده و اندیشه های ناب اسلامی را به شکوفایی رسانده است. میرزا عباسقلی چرندابی، میرزا محمد مجاهدی، سید حسن الهی (برادر علامه طباطبایی)، سید جواد خطیبی، آقا سید ابوالحسن مولانا، آیت الله محمد فاضل شریانی، شیخ عبد الله ممقانی (صاحب تنقیح المقال)، سید حسین ترک کوه کمری، میرزا جواد سلطان القرآ، میرزا محمد علی مجتهد قره داغی، حاج ملا علی واعظ خیابانی، سید احمد خسرو شاهی و صدها عالم عامل و شاگرد اهل بیت (ع) که امروزه مشتاقان علم و معرفت، شیعیان جهان و به ویژه مردم تبریز در کنار سفره علمی، اخلاقی و تربیتی آنان نشسته اند و به وجود این افتخارآفرینان عرصه علم، اجتهاد، عرفان و شهادت بر خود می بالند.

علی (ع) در مورد امثال آنان فرمود: «الْعُلَمَاءُ بَاقُونَ مَا بَقِيَ الدَّهْرُ أَعْيَانُهُمْ مَفْقُودَةٌ وَأَمْثَالُهُمْ فِي الْقُلُوبِ مَوْجُودَةٌ» دانشمندان (متعهد) تا پایان روزگار پابنده اند. خودشان از میان مردم بیرون می روند؛ ولی نام، یاد و آثارشان در دل‌های مردم همچنان زنده و پایدار است.»

در این فرصت صفحاتی از تاریخ زرین یکی از این ستارگان پرفروغ را ورق زده، روح و جانمان را از آموزه های اخلاقی و تربیتی اش جلا می بخشیم. آیت الله شیخ محمدتقی جعفری تبریزی ره همان ستاره درخشانی است که دانش سرشار، تقوا و معنویتش موجب شده است طبق این کلام نورانی، نامش همواره جاودان بماند و زندگی وی برای مشتاقان حقیقت و مبلغان معارف اهل بیت (ع) الگویی شایسته قرار گیرد. این شاگرد مکتب اهل بیت (ع) در اثر پشتکار، تهذیب نفس و عنایات خاص ائمه (ع) سرمایه خیر کثیر را دریافت کرد که: «وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا؛ «و به هر کس حکمت داده شود، به او خیر کثیر داده شده است.»

تولد در فضای صدق و صفا

استاد محمدتقی جعفری در ۱۳۰۴ ش در محله فقیرنشین «عمو زین الدین» تبریز - که امروزه به نام ایشان موسوم گردیده و مجسمه ایشان را نیز آنجا نصب کرده اند - و در فضایی معنوی و باصدق و صفا دیده به جهان گشود و در دامن والدینی متدین و اهل معرفت رشد و تربیت یافت.

کریم آقا، (پدر استاد جعفری) درس نخوانده بود؛ اما نانوایی کریم النفس و باصدق و صفا بود. او هیچ وقت بدون وضو دست به خمیر نان نمی زد. حافظه این نانوایی مکتب نرفته چنان قوی بود که اغلب سخنان واعظان شهر را با دقت و تفصیل برای دیگران بیان می کرد. در روزگاری که تبریز دچار قحطی شده بود، شبی کریم آقا با هزار زحمت برای خانواده اش آذوقه ای تهیه کرده بود که در سر راهش، دو نفر بیچاره را دید که از فرط گرسنگی

مردار می خورند. او آنچه در توان داشت به آنان کمک نمود. آنان نیز دست به دعا بلند کردند و از ته دل گفتند: ای مرد مهربان! خدای بزرگ و بخشنده به تو فرزندی صالح و نیک عنایت فرماید. هم چنان که ما را خوشحال کردی، خدای رحیم چشم تو را روشن کند. همسر کریم آقا باسواد بود و قرآن را به خوبی می خواند. او قرائت قرآن را به زیباترین شکل به فرزندش - محمدتقی - تعلیم داد. استاد جعفری در مورد مادرش گفته است: «مادرم، برخلاف پدرم، باسواد بود و جوان هم از دنیا رفت. نخستین بار او قرآن را به من یاد داد.» و همین عوامل معنوی در شکل گیری شخصیت این دانشمند برجسته تأثیر گذاشت.

آغاز تحصیل و سؤالی مهم

علامه محمدتقی جعفری در اوایل جنگ جهانی دوم، با این پرسش وارد مدرسه طالبیه تبریز شد که: ما در این عالم چه کاره ایم و دنیا چیست؟ جرعه نور دانش از همان آغاز تحصیلات در حوزه علمیه و در دوران ابتدایی زندگی در وجود او روشن شد. او همواره برای رسیدن به پاسخ این سؤال تلاش می کرد که:

از کجا آمده ام آمدنم بهر چه بود

به کجا می روم آخر نمایم وطنم

محمدتقی در نخستین روزهای تحصیل با به کارگیری حافظه درخشانش همگان را به شگفتی واداشت و علاوه بر قرآن و احادیث اهل بیت (ع) متن ادبی «کلیله و دمنه» را نیز از حفظ خوانده، معنای عبارات مشکل آن را هم شرح می داد. وی که در ایام تحصیلات ابتدایی دانش آموز برجسته ای بود، به سبب مشکلات مالی خانواده ناگزیر شد مدرسه را رها کند و به کار پردازد؛ اما با تمام مشکلات، مقدمات و ادبیات عرب و دروس متداول حوزه را به نحو احسن در مدرسه طالبیه آموخت. اساتید وی در تبریز عبارت بودند از: ۱. سید حسن شربیانی؛ ۲. میرزا علی اکبر اهری؛

۳. میرزا ابوالفضل سرابی؛ ۴. میرزا جعفر بخشایشی؛ ۵. میرزا حجت ایروانی.

سپس ایشان در مدرسه فیلسوف تهران، در محضر آیت الله حاج شیخ محمد رضا تنکابنی (۱۲۸۳ - ۱۳۸۵ ق)، پدر واعظ معروف حجت الاسلام محمدتقی فلسفی فقه و اصول را آموخت. آیت الله میرزا مهدی آشتیانی (۱۳۰۶ - ۱۳۷۲ ق) حکیمی بود که حکمت «منظومه» حکیم ملا هادی سبزواری و بخشی از امور عامه «اسفار» را به وی یاد داد.

تلبس در مدرسه دار الشفاء

در حدود ۱۳۲۳ ش، محمدتقی برای ادامه تحصیل به قم رفت و در مدرسه دار الشفاء اقامت گزید، سپس در محضر آیت الله سید محمد حجت کوه کمره ای (۱۳۱۰ - ۱۳۷۲ ق) و آیت الله شهید محمد صدوقی، لباس روحانیت را - که نشانه نوکری مکتب اسلام و سربازی امام زمان (عج) است - به تن کرد. او در قم به حلقه درس استادان برجسته ای همچون امام خمینی ره نیز پیوست. استاد جعفری در قم علوم معقول را از آیت الله شیخ مهدی مازندرانی و عرفان را از آیت الله شیخ محمدتقی زرگر فرا گرفت. درس اخلاق امام خمینی ره در مدرسه فیضیه، به روح و روانش صفا می بخشید. او در این مورد می گوید: «درسهای ایشان از نظر عرفانی خیلی اوج

داشت. سیمای امام خمینی ره نشان می داد که از مواهبی برخوردارند که دیگران از آنها بی بهره اند.» اقامت وی در قم بیش از یک سال طول نکشید و او به سبب بیماری و فوت مادرش به تبریز بازگشت.

مورد عنایت آیت الله شهیدی

وی بعد از مراسم ختم مادرش در تبریز، به محضر علامه زبردست، وزین و باتقوا آیت الله شهیدی - که از اوتاد بود - رسید و هنگامی که استاد به ظرفیت و تواناییهای وی پی برد، او را مورد عنایت ویژه قرار داد. علامه محمدتقی جعفری در این مورد می گوید: «در اینجا باید یادی از مرحوم آیت الله میرزا فتاح شهیدی - صاحب «حاشیه بر مکاسب» - داشته باشم؛ چرا که یکی از کسانی که واقعاً از او استفاده کردم، ایشان بود.» علامه با حق شناسی تمام از استاد خویش تجلیل نموده و آیت الله شهیدی را یکی از عوامل تشویقش به سوی حوزه علمیه نجف و در نتیجه، شکوفایی استعداد سرشار خود می داند و در این مورد می گوید: «حدود یکسال از آمدن من به قم می گذشت. نامه ای از تبریز آمد که مادران مریض است. من برگشتم تبریز، البته ایشان فوت کرده بود. در تبریز مرحوم آیت الله میرزا فتاح شهیدی (صاحب هدایه الطالب، حاشیه بر مکاسب) به من زیاد اصرار کرد که نجف بروم. وی فرمود: نه تهران بمان و نه قم، بروید نجف. مقدار زیادی از مقدمات سفر را هم ایشان تهیه کردند و رهسپار نجف شدیم.»

استاد جعفری در سال ۱۳۲۵ ش، برای ادامه تحصیل به نجف رفت و حدود یازده سال در آنجا ماند و مدت کوتاهی در مدرسه بادکوبه ایها و سپس در مدرسه صدر اقامت داشت. او در نجف فقه و اصول را از محضر آیات عظام: شیخ محمدکاظم شیرازی، سید ابو القاسم خویی، سید محمود شاهرودی، سید محسن طباطبایی حکیم، سید عبد الهادی شیرازی، سید محمد هادی میلانی، و سید جمال الدین گلپایگانی استفاده کرد و دروس فلسفی و عرفانی را نزد شیخ صدرای قفقازی و شیخ مرتضی طالقانی فرا گرفت و همزمان به مطالعه کتب علوم انسانی پرداخت و با اندیشه ها و معارف شرق و غرب آشنا شد؛ اما شیخ مرتضی طالقانی فقیه، عارف و حکیم متألّه در روح و روانش بیش از همه تأثیر گذاشت. ایشان گفته است: سخت ترین روزها را با نشاط روحی تحمل می کردیم؛ چون اساتید شایسته و همدرسهای عاشق درس داشتیم و لذت معنوی می بردیم. «رنج راحت شد، چو شد مطلب بزرگ».

تشنه علم و معرفت

هر کجا دودی دوا آنجا رود

هر کجا فقری نوا آنجا رود

آب کم جو تشنگی آور بدست

تا بجوشد آب از بالا و پست

ایشان از دوران کودکی و نوجوانی عاشق دانستن و یافتن پاسخهای علمی بود و با ورود به حوزه علمی این علاقه بیش تر هم شد. از همان دوره کودکی عشق به تحصیل علم به صورت کم نظیری در وجود استاد شکوفا شده بود، به گونه ای که اولاً، برای تحصیل علم متحمل هر نوع محرومیت و سختی می شد و ثانیاً، در مواقع خاصی وقتی در راه ادامه تحصیل او موانعی ایجاد می شد، از این پیشامد بیش از اندازه متأثر و غمگین می گردید. خود ایشان در قالب خاطراتی در این باره می گویند: «به من در مسیری که آمدم، خوش گذشت و خداوند محبت کار را در درون من به وجود آورده بود. من به اندازه ای به علم علاقه پیدا کرده بودم که فکر می کردم اگر معلومات لازم را به دست نیاورم، حیات من ناقص است. برای همین، مسیر زندگی را این گونه طی کردم و اگر هم چنین امکانی فراهم شود، باز هم همین مسیر را انتخاب می کنم. البته سعی خواهم کرد اشتباهات گذشته تکرار نشود ... واقعاً عاشق علم و یادگیری بوده ام.»

ایشان در مورد عشقش به دانش می گوید: «گرمای نجف در تابستانها به حدی بود که پرداختن به هیچ کاری ممکن نبود و ما آنقدر به درس علاقه داشتیم که شبها تا نصف بدن و بعضی وقتها تا زیر گردن در آب فرو می رفتیم و در نور چراغ نفتی کتاب به دست تا صبح مطالعه می کردیم.»

کاش بیش تر مرا تنبیه می کردی

آقای «جواد اقتصادخواه» مدیر مدرسه ابتدایی، در دوران کودکی به خاطر بدخطی، با ترکه قرمز رنگ درخت آلبالو بر کف دست محمدتقی زد و گفت: باید از همین امروز یاد بگیری که خوش خط تر بنویسی! فهمیدی؟! محمدتقی که دستش از شدت درد می سوخت، اندکی رنجید؛ ولی از آن به بعد تصمیم گرفت خواناتر و بهتر بنویسد. ده ها سال بعد روزی دانشگاه مشهد، استاد محمدتقی جعفری را دعوت کرد تا در آنجا سخنرانی کند. جمعیت بسیاری جمع شده و منتظر آمدن ایشان بودند. تمام صندلیها پر شده و عده فراوانی نیز ایستاده بودند. محمدتقی که دیگر «علامه جعفری» نامیده می شد و اسلام شناس و صاحب نظری مشهور شده بود، پشت بلندگو قرار گرفت. در بین نگاه های مشتاق، چشمش به یک پیر دانا خیره شد و حدود یک دقیقه به سکوت گذشت.

بعد از اتمام سخنرانی، آن استاد کهنسال که کسی جز آقای جواد اقتصادخواه، مدیر مدرسه اعتماد تبریز نبود، جلو آمد و در حلقه کسانی در آمد که بعد از سخنرانی به دور علامه جعفری جمع شده بودند. علامه جعفری بعد از سلام و احترام، پرسید: یادتان هست با آن ترکه آلبالوی قرمز رنگ مرا زدید؟ آقای اقتصادخواه سر به زیر انداخت؛ اما علامه جعفری با احترام و مهربانی گفت: کاش خیلی از آن چوبها به من می زدید. این مرکب بدن، تازیان می خواهد تا روح را حرکت بدهد و جلو ببرد. علامه جعفری به گرمی دست استاد پیرش را گرفته و فشرد.

بر سر لوح او نبشته به زر

جور استاد به ز مهر پدر

اجازة اجتهد

علامه محمدتقی جعفری در سال سوم اقامت در نجف اشرف با خوشه چینی از خرمن استادان بلندمرتبه نجف، به مدد هوش و استعداد و سخت کوشی اش به مقام اجتهد نایل آمد. اعطای گواهی اجتهد در ۲۳ سالگی از سوی آیت الله محمدکاظم شیرازی مهر تأیید بر ختم این دوره و آغاز فصلی نو در حیات علمی - پژوهشی این فیلسوف شرقی است.

وی همچنین پس از یازده سال اقامت در نجف اشرف، با پایان بردن تحصیلات عالی و تکمیل معلومات فقهی و اصولی و فلسفی در سال ۱۳۳۶ ش به ایران مراجعت می کند و به زیارت امام علی بن موسی الرضا(ع) می شتابد و در درس آیت الله میلانی و نیز جلسه استفتائات ایشان حضور می یابد. تدریس و تألیف

علامه پس از طی مراحل فوق، به تدریس خارج فقه و اصول، و کتابهای «مکاسب» و «کفایه» پرداخت و قسمتهایی از تقریرات درسی آیت الله خویی و سید عبد الهادی شیرازی را نیز به رشته تحریر در آورد. همچنین جلد اول از مجموعه سه جلدی «ارتباط انسان و جهان» را در همین ایام، و دو جلد بعدی را در مشهد تألیف کرد. او در ایام اقامتش در نجف به تدریس فلسفه نیز پرداخت. رجعت به وطن

او پس از ۱۱ سال اقامت در نجف، در ۱۳۳۷ ش عازم ایران شد و به خدمت آیت الله بروجردی ره رسید. آیت الله بروجردی از وی خواست در قم بماند و به تدریس ادامه دهد؛ اما آب شور قم به مزاج علامه سازگار نبود و وی ناچار شد به مشهد هجرت کند. او یک سال در مشهد ماند و از آیت الله میلانی ره گواهی اجتهد گرفت، سپس تهران را برای اقامت دائم برگزید. وی عمر خود را صرف تحقیق، سخنرانی و تألیف کرد و در «مدرسه مروی» به تدریس پرداخت. وی درخواست آیات عظام: شیخ محمدتقی آملی و سید احمد خوانساری را برای عهده داری مسئولیت امام جماعت مسجد نپذیرفت و به کار تدریس، تحقیق و تألیف پرداخت. بعدها با استادانی چون شهید مرتضی مطهری، بدیع الزمان فروزانفر و دکتر محمدابراهیم آیتی آشنا شد و مورد توجه و عنایت آنان قرار گرفت. در عرصه تبلیغ معارف

ایشان برای تبلیغ معارف قرآن و اهل بیت(ع) از هیچ کوششی فروگذاری نکرد؛ چرا که خود را به عنوان یک روحانی مبلّغ می دانست که باید رسالتش را به انجام برساند؛ از تبلیغ در روستاها تا سخنرانی در دانشگاه ها و مساجد و مناظره با اندیشمندان معروف جهان و مجامع بین المللی.

مناظره با دانشمندان معروف دنیا

ایشان می گوید: من از همان اوایل طلبگی، وقتی ایرانیهای غرب رفته را می دیدم که چگونه خودباخته شده و همه سرمایه های علمی و معنوی و تمدن عظیم اسلامی را نادیده می گیرند، به فکر افتادم تا دانشمندان غربی را بشناسم و افکارشان را بدانم و برتری معارف اسلام و اهل بیت(ع) را به آنان ثابت کنم که الحمد لله این کار انجام شد. در طول ۲۵ سال که در تهران هستم - با حدود صد نفر از دانشمندان بزرگ دنیا مذاکره و مصاحبه داشته ام. از جمله بحث و گفتگو با شخصیت های بین المللی دانشگاهی، همانند: برتراند راسل، روزه گارودی، پروفیسور

عبد السلام و پروفیسور روزنتال.

نوآوری و هنر

او برای اولین بار حقوق حیوانات در اسلام را در قالب ۱۳۲ ماده تنظیم کرده، نزد آیت الله خویی (ع) برد. ایشان ضمن ابراز تعجب اظهار می کند که مانند این مطالب را قبلاً ندیده است. علاقه و تخصص وی در عرصه هنر و ادبیات، موجب شد که بیش از صد هزار شعر، قصیده، نظم فارسی و عربی و همچنین بخشهایی از ادبیات غرب را حفظ شود و آثار هنری ایشان همچنان یکی از منابع اصیل هنر از دیدگاه فلسفه و حکمت اسلامی است که نظر فرهیختگان عرصه دانش را به خود معطوف داشته است.

جذب دل‌های مشتاق معارف

ایشان می گوید: «ما سالها قبل از انقلاب در منزل خود «رساله قشیریّه» را تدریس می کردیم. در میان حضار خانمی از یک کشور خارجی نیز شرکت داشت. در جلسه دوم به ایشان گفتم: اگر شما بخواهید در درس ما شرکت کنید، باید حجاب خود را رعایت کنید. او گفت: یعنی چه کنم؟ گفتم: افزون بر این لباسهایی که می پوشی؟ روسری یا مقنعه ای با این خصوصیات نیز بپوش. او گفت: اگر عرفان اسلامی این است که شما می گوئید، اگر به من بگویی یک لحاف بر سرت بینداز و یک بار به اطراف تهران بگرد، سپس به کلاس من بیا، من قبول می کنم».

پروفیسور روزنتال آلمانی

اولین شخصی که از خارج آمد و با استاد صحبت کرد، پروفیسور روزنتال آلمانی بود. او درباره پنج مسئله با استاد صحبت کرد که از آن جمله مسئله: ربا، مالکیت و جزیه بود. او پس از شنیدن این مباحث، اشتیاق بسیار زیادی برای مراسله پیدا کرد. پس از بیان مجازات سرقت، گفت: حقوقدانهای سایر کشورها میلند اینها را بدانند. پروفیسور روزنتال درباره جزیه، می گفت: اسلام از اهل کتاب باج سیل می گیرد. علامه جعفری گفتند: این باج سبیل نیست و به تاریخ «فتوح البلدان» استشهاد کردند. خود استاد می فرمود: «گفتم که جزیه مالیاتی بود از طرف اهل کتابی که همزیستی با مسلمانها داشتند، داده می شد و برای اینکه با هم در یک جامعه زندگی کنند، مالیات می پرداختند.» در صفحه ۱۸۷ فتوح البلدان داستان عجیبی نقل شده است که وقتی استاد آن را برای روزنتال نقل کرد، او بسیار بهت زده شد. داستان این است که: وقتی سپاهیان اسلام، سوریه را فتح می کنند و جزیه می گیرند و بزرگان اهل کتاب (یهودیان و مسیحیان) صندوقهای پر از جواهرات را می آورند و به فرماندهان اسلام جزیه می دهند، در همان موقع از طرف امپراطوری روم به مسلمانان اعلام جنگ می شود. ابو عبیده دستور می دهد بروید صندوقهای جواهرات را به خودشان باز پس دهید. اینها مبهوت و متحیر می مانند و می گویند: ما با طیب نفس و رضایت دادیم. ایشان می گوید: ما این جزیه را که از شما گرفتیم، برای این بود که با شما زندگی کنیم و زندگی اجتماعی و اقتصادی شما اداره بشود. حال، به ما اعلان جنگ شده و تکلیف ما روشن نیست. شاید ما نتوانیم شما را اداره کنیم. سپس صندوقها را برمی گردانند. حتی اینها (اهل کتاب) می گویند: ولایت و زمامداری شما بر ما بهتر است از همه آنچه تا به حال گذشته است. وقتی روزنتال این داستان را شنید، خیلی علاقه پیدا کرد که این مباحث ادامه داشته باشد.

ارتباط با چهره های دانشگاهی

ایشان علاوه بر علوم حوزوی، همواره می کوشید از علوم غربی و جدید نیز مطلع باشد و بر همین اساس، مناسباتش با اهل علم محدود به علمای دین نبود؛ بلکه با دانشمندانی مانند: پرفسور محمود حسابی و دکتر فضل الله رضا نیز جلسات منظم داشت. ایشان در تهران در منزل دکتر محمود حسابی - فیزیکدان - در جلسات هفتگی شرکت می کرد. این جلسات ۲۴ سال - تا پایان عمر دکتر حسابی - ادامه یافت. دکتر محمود حسابی نظریه جدیدی درباره «ذرات بنیادی» داشت.

متأثر شدن دکتر حسابی

در یکی از این جلسه ها دکتر حسابی توضیحاتی درباره نظریه خود و ملاقاتش با انیشتین داد و گفت: هر ذره ای که در نظر گرفته شود، مثل الکترونها یا پروتونها، دامنۀ موجودیتش تا کهکشانها نیز کشانده شده است و برای شناسایی دقیق آن باید اجزای دیگر عالم را نیز در نظر گرفت. استاد جعفری گفت: «شیخ محمود شبستری» مطلبی گفته است که شبیه به نظریه شماست:

جهان چون خطّ و خال و چشم و ابروست
که هر جزیی به جای خویش نیکوست

اگر یک ذره را برگیری از جای

خلل یابد همه عالم سراپای

استاد حسابی که بیش تر اهل سکوت بود و بسیار کم حرف می زد، با وجد و هیجان بلند شد و فریاد زد: شبستر کجاست؟ شبستری کیست؟! استاد جعفری با احترام پاسخ داد: شبستر یکی از شهرهای نزدیک تبریز و شیخ محمود شبستری از عرفای بزرگ قرن هشتم است. دکتر حسابی که شور و نشاط بیش تری یافته بود، خودکاری آورد و از استاد جعفری خواست که دوباره اشعار شبستری را بگوید تا یادداشت کند و در اولین فرصت آن را در کتاب «گلشن راز» بیابد.

البته این نظریه شاخه ای از «برهان نظم» است که دلیل مهمی برای توحید ربوبی است، و در آیات متعددی به آن اشاره شده است.

حلقه وصل حوزه و دانشگاه

از ویژگیهای علامه، تلاش مداوم ایشان برای اتصال حوزه و دانشگاه و علوم قدیم و جدید بود. او به دلیل آشنایی با زبان حوزویان و دانشگاهیان، آثاری به یادگار گذاشت که مورد توجه هر دو قشر قرار گرفت، به ویژه ۲۷ جلد کتاب «تفسیر نهج البلاغه» و ۱۵ جلد کتاب در زمینه «نقد و تحلیل مثنوی معنوی مولوی» نگاشت، که مورد توجه و نیاز هر دو قشر است.

عنایات اهل بیت(ع)

ایشان می گوید: «عده ای از جامعه شناسان برتر دنیا در دانمارک جمع شده بودند تا پیرامون موضوع مهمی به بحث و تبادل نظر بپردازند. موضوع این بود: «ارزش واقعی انسان به چیست؟» برای سنجش ارزش خیلی از موجودات، معیار خاصی داریم. مثلاً معیار ارزش طلا به وزن و عیار آن است. معیار ارزش بنزین به مقدار و کیفیت آن است. معیار ارزش پول، پشتوانه آن است؛ اما معیار ارزش انسانها در چیست؟ هر کدام از جامعه شناسان صحبت‌هایی داشتند و معیارهای خاصی را ارائه دادند.

بعد وقتی نوبت به بنده رسید، گفتم: اگر می خواهید بدانید یک انسان چقدر ارزش دارد، ببینید به چه چیزی علاقه دارد و به چه چیزی عشق می ورزد. کسی که عشقش یک ساختمان دو طبقه است، در واقع ارزشش به مقدار همان ساختمان است. کسی که عشقش ماشین است، ارزشش به همان میزان است؛ اما کسی که عشقش خدای متعال است، ارزشش به اندازه معیارهای الهی است.

من این مطلب را گفتم و پایین آمدم. وقتی جامعه شناسان صحبت‌های مرا شنیدند، برای چند دقیقه روی پای خود ایستادند و کف زدند. وقتی تشویق آنها تمام شد، من دوباره بلند شدم و گفتم: عزیزان! این کلام از من نبود؛ بلکه از شخصی به نام علی(ع) است. آن حضرت در «نهج البلاغه» می فرماید: «قِيَمَةُ كُلِّ امْرِئٍ مَا يُحْسِنُهُ؛ ارزش هر انسانی به اندازه چیزی است که آن را دوست می دارد.» وقتی این کلام را گفتم، دوباره به نشانه احترام به وجود مقدس امیر المؤمنین، علی(ع) از جا بلند شدند و چند بار نام آن حضرت را بر زبان جاری کردند.» ...

از رهگذر خاک سر کوی شما بود
هر نافه که در دست نسیم سحر افتاد

ادامه دارد. ...